

الجزایر

فرزند

خوانده



فرانس و مشکلات آن

از : مجله نشنال جیوگرافیک

ترجمه : ماه ملک بهار

الجزایر پس از شش سال شورش و طغیان از جنگ خسته شده است. فعالیتهای تروریستی، زندگی ده میلیون و ششصد هزار نفر از مردم این کشور را که ۹۰ درصد آن ها مسلمان و بقیه مهاجرین اروپایی هستند، تیره و تار کرده است. مردم الجزایر عادت کرده اند که هر صبح خبرهای انفجار بمب در نقاط مختلف و تعداد تلف شدگان را بخوانند و از حوادثی که همه روزه در کشورشان روی میدهد باخبر شوند و با سحر گاهان از صدای کوفتن دری بوسیله پلیس که شخص مظنونی را تعقیب میکند از خواب بجهنند. در واقع میتوان گفت که جنگ و خونریزی جزء زندگی روزمره مردم الجزایر شده است.

در اول نوامبر ۱۹۵۴ بود که مسلمانان آزادیخواه بخاطر استقلال کشور خود کشمکش دامنه داری را شروع کردند. در تمام این مدت ارتش فرانسه کوشیده است تا این کشور غرقه بخون را آرامش بخشد.

در طی این طغیان ها و شورشها پنجاه هزار مسلمان آزادیخواه در برابر چهار صد و پنجاه هزار قشون فرانسوی که در میان شان صد و پنجاه هزار سرباز داوطلب نوجوان وجود دارد میجنگند.

بطوریکه میگویند مسلمانان آزادیخواه ضد استعمار تعداد زیادی اروپایی و مسلمان را بقتل رسانده اند - حتی تعداد مسلمانانی که در این سالها کشته شده اند نه برابر اروپائیهایی بوده است.

در مبارزات و کشمکشهای الجزایر عدم زیادی از مهاجرین بر شد فرانسه اجتماع کرده اسلحه برداشتن و بالاتفاق

چهارمین جمهوری را در ماه مه ۱۹۵۸ واژگون کردند و پنجمین جمهوری را در ژانویه ۱۹۶۰ بر زده در آوردند. نیمی از این مهاجرین فرانسوی اسلحه و بقیه اسپانیایی، ایتالیایی و یا از جزیره مالت بودند.

با همه این احوال جنگ و خونریزی و حوادث و عواقب ناشی از آن، در نظر مردم الجزایر موضوع تازه ای نیست. بربرهای سیزده و آزاد فکری که از قبل از ظهور مسیح آوار و سرگردان گویسا بوده اند، شاهد تاخت و تازها بر رحمانه رومیها و اندالها، بیزانتهای عربها، ترکها و استعمارگران فرانسوی که به دست سربازان آن ها را مورد حمله قرار داده اند بوده اند.

در نوامبر سال ۱۹۴۲ شهر الجزیره پایتخت این کشور بتصرف ارتش انگلیس و امریکاد آمد و رسماً مرکز فرماندهی ژنرال دوایت آیزنهاور در جنگهای شمال آفریقا شد.

بطوریکه تاریخ نشان میدهد، الجزایر همیشه کشوری فقیر بوده است. مردم گرسنه آن فقط در حاشیه پارک کنار دریای مدیترانه زراعت میکرده اند و سلسله کوههای خشک اطلس و صحرای وسیع و بی آب و علف که ۹۰ درصد الجزایر را فرا گرفته است غیر قابل استفاده مانده بود.

لیکن الجزایر امروز آینه ای درخشان و به شرفتی سریع در پیش دارد. هم اکنون منابع نفت صحرای این کشور شروع به فوران کرده است. یکی از دوستان الجزایری میگفت: «ماتازه خراشی به معادن و منابع سرشار کشور مان زده ایم، اگر روزی گاز طبیعی را بالوله بساحل برسانیم میتوانیم

سخت ارزان بدست آوریم و انقلاب عظیم صنعتی در کشورمان بوجود آوریم».

قطع باجگیری نیروی دریائی امریکا

در سال ۱۷۹۶ کنکره نوبنها کشورهای متحده امریکایی از بزرگترین و توهین آمیزترین هزینه های تاریخی خود را تصویب کرد. یک میلیون دلار به صورت نقد و کالا بعنوان باج بر عهده شهر الجزیره - لیکن در سال ۱۸۱۵ امریکایی جوان یک ناوگان کشتی جنگی به بندر الجزیره فرستاد و دریا دار «استفسان د کاتور» شرایطی وضع کرد که زنجیر بندگی و وابستگی را یکمرتبه برای همیشه از دست ویای مردم باز کرد. بعدها در سال ۱۸۳۰ شهر الجزیره بتصرف امپراطوری فرانسه درآمد.

امروزه در حدود ششصد هزار نفر در این شهر زندگی میکنند. سال گذشته پانزده هزار کشتی در این بندر لنگر انداخت و پنج میلیون تن کالای بازرگانی از بار اندازهای آن عبور داده شد. در دانشگاه الجزیره پنجهزار ویانصد دانشجو تحصیل میکنند. آلبرت کامو برنده جایزه نوبل که باعث افتخار دنیای فرانسه زبان است از فارغ التحصیلان همین دانشگاه است.

شهر الجزیره مخلوطی است از شرق و غرب، آفریقا و اروپا در ناحیه ای که مرکز ادارات دولتی است موزیسین های کور آهنگهای عربی مینوازند و دانشجویان دانشگاهها در همان حال سرگرم مطالعات و تحقیقات اتمی هستند.

فرهنگ اجتماعی این شهر هم معجونی است. زنها با پوشیدن کفشهای

پاشنه بلند نایلونی حجاب خود را تکمیل میکنند و مردان مسلمان کلاه بره میگذارند.

در شهر الجزیره مشکلات و موانع زمسان جنگ بخوبی دیده میشود. بستن مدخل خیابانها و جاده ها هر گونه دخول بشهر را مشکل کرده است. سربازان مسلح راه را بر عابرین بسته اند. شب هنگام در ساعت معین عبور و مرور قطع میشود. برای جلوگیری از حمل بمبهای ساعت شمار خریداران را در مدخل مغازه ها بازرسی بدنی میکنند. سئمارو ها اجباراً باید تاخاتمه فیلم از سالن سینما خارج نشوند. کلیه نامه ها باید در پستخانه در حضور مأمور مسئول پاکت شود. در مدخل کازینوی بزرگ شهر در بانها از میهمانهای ژاکت پوشیده بازرسی بدنی میکنند.

با همه این احوال شهر الجزیره در حال پیشرفت است. سربازان - کارگران و ساکنین کوهستانها که شهر روی آورده اند در خیابانها میگردند. ساختمانهای نوساز ساخته شده است و بازم ساختمانهای فراوانی در دست تهیه دارند. هتلها چنان شلوغست که همه شب ششصد نفر مسافر بدون اطاق میمانند و ناچار در کشتی های مسافربری کنار ساحل جا میگیرند. خود بندر که با سه مایل اسکله محافظت میشود، مرکز اصلی بازرگانی شهر است و فعالیتهای آن نشان بازرگی از اقتصاد الجزیره است.

کشتی های بزرگ همه روزه، ذغال، چوب، فولاد و سیمان در این بندر تخلیه میکنند و هنگام مراجعت باروها میده تریه بار و شراب باروها موبورد.

مسو آندره ژاکت سر مهندس بندر
پمن گفت: « شراب بزرگترین رقم
صادرات ماست بطوریکه روزانه متجاوز
از یک میلیون لیتر شراب به اروپا و بویژه
به فرانسه صادر میکنیم.»

من همراه او به انباریکه با وسایل
الکتریکی شرابهای مختلف را جور میکرد
رفتم در آنجا دستگاه سنجشی که برنکهای
سرخ و سبز و سفید روشن میشد و نور آن
بر روی دیوار مقابل نقش می بست. همای
انبار از بوی قوی شراب انباشته شده بود
مسو ژاکت گفت: « بفرمائید این
یک دستگاه کامل اتمی است. چند رشته
لوله کشی پلاستیکی در زمین احداث
کرده ایم که شراب را از تانکهای ذخیره
به کشتی میرساند و چنانچه ایند که را
بفشارید کافی است که یک کشتی بزرگ
فقط بکمک یک کارگر پر شود این نورها
را هم که می بینید پیشرفت شراب را در مراحل
مختلف میان راه نشان میدهد.»

پرسیدم: « شما که میلیونها لیتر
شراب را تحت کنترل دارید از چه نوع
آن بیشتر خوشتان می آید؟»
در حالیکه بونی خود را که از بوی
شراب آزرده شده بود بالای کشید گفت
« من فقط آب می آشامم! »
شهر کوچک کازبا

در سر اشیب بندر، قدیم ترین محله
شهر الجزیره قرار دارد و « کازبا » نامیده
میشود. در این جا بیشتر خبا با ناس پوشیده
است و پیش از پنجاه هزار نفر در آن زندگی
میکند. بطوریکه میگویند دو سوم مردم
این شهر زندگی خود را از فروش کالا به
یک سوم دیگر تامین میکنند.

من از فرازیکی از مرتفع ترین ساختمانهای
کازبا به خانه های کچی اطراف نگاه
میکردم. بر بالای بام و ایوان های خانه ها
زنها آسوده خاطر و بدون حجاب راه میرفتند
و هوای آزاد استنشاق میکردند. گاهی
گره ای را نوازش میکردند و زمانی در برابر
آفتاب دراز می کشیدند یا شانه بر کوسان
خود میزدند. این منظره جلوه زنده گانی
صدها سال قبل مردم این سرزمین را
داشت. ولی عجب تراز همه این بود که بر
بالای بام همه خانه ها آنتن تله ویز یون
دیده میشد.

روزهای یکشنبه بهترین روز تماشای
کازبا است مسلمانان در خیابانها موج
میزنند. قصابها برای فروش گوشت بزهای
خود که در کانه ها آویخته اند فریاد
می کشند و دوره گردها بساط خود را اینطرف
و آنطرف گسترده اند زنان با حجاب
سرگرم آزمایش کالا و خرید هستند و
خلاصه رستورانها از جمعیت پر است -

حمامهای ترکی در همه جای این شهر
دایر است، زنه انگام صبح و مردها بعد از
ظهر بحمام میروند و شب هنگام مستمندان
بی خانمان با پرداخت مختصر و جوی در
حمام می خوابند.

کمکهای دولت فرانسه

پس از سال ۱۸۳۰ که اولین کلنی
وارد الجزایر شد. زندگی مردم جنوب
الجزایر و دشتهای گرم و سوزان بسیار
بد بود. مردابهای تپزده دشت « می تی جا »
واقع در جنوب این کشور صدها خانواده را
به بیماری مالاریا مبتلا کرده بود و روز بروز
بر تعداد مبتلایان افزوده میشد. کلنی
بمحض ورود دستور خشکاندن مردابها را
داد و این کار با فشار و سرعت زیادی بانجام
رسید. هم اکنون بجای مردابهای آلوده
و مالاریا خیز باغها و تاکستانها و نارنجستانها
و سبزی زارهای فراوان بوجود آمده
است.

درمرکز این دشت شهری بنام
« بوفاریک » وجود دارد که دو طرف
خیابانهای وسیع و طویل آنرا درختهای
چنار پوشانده است. از سال ۱۹۲۷ در این
شهر یک مرکز تحقیقی و آزمایشی درختکاری
و کشاورزی ایجاد شده است. این موسسه
محصولات شهر را دقیقاً مورد آزمایش
و مطالعه قرار میدهد - در این
آزمایشگاه انواع میوه
از قبیل لیمو ترش و اقلام مرکبات آزمایش
میشود و چون آب و هوایش نظیر کالیفرنیا
است غالب مرکباتی که بعمل می آید از
نوع مرکبات امریکایی خصوصاً کالیفرنیا
میباشد.

در اینجا بهاد گفته مسوژاکت سر
مهندس بندر الجزیره افتاد و از رئیس
آزمایشگاه پرسیدم: « به پیشرفت یا خود
شما برتقال میخورید؟ »

گفت: « با هر غذا دو عدد برتقال
میخورم. برتقال غذای کامل است. نه
چربی دارد و نه چربی می آید بلکه سرشار
از انواع کاربوهدات ها، کلسیم و ویتامین
C است حتی پروتئین هم دارد و باید آنرا
خورد.»

آنشب هنگام صرف شام در رستوران
وقتی میخواستم نوع دسر را انتخاب کنم،
صدای رئیس آزمایشگاه در گوشم طنین
انداخت و دستور دو عدد برتقال دادم.

مرکب پیوسته پشت دراست

ارتش فرانسه در اولین قدم منطقه ای
را برای اجتماع خانواده های آواره اختصاص
داد و شروع به بارزه با فقر کرد. این
برنامه همچنان ادامه دارد و همه ساله
عهده زیادی از جوانان فرانسوی بطور
داوطلب عهده دار پرستاری و راهنمایی

مسلمانان میشوند تا آنتهای را که بر اثر
بی اطلاعی تا سر حد مرگ میرسند و غالباً
فوت میکنند بدستورات بهداشتی آشنا
سازند.

مشاور عمران و آبادی الجزایر که
یک نفر مرد فرانسوی بلند قد بنام لوئی -
گازاست میگفت: « نقشه ما اینست که
هزار دهکده جدید بسازیم و در هر کدام
یک بیمارستان و یک مدرسه ایجاد کنیم
فعلاً روزی ده کلاس جدید در سراسر
کشور الجزایر باز میکنیم برای مسکن
دادن شش میلیون مردم بی خانمان نه فرصت
کافی و نه وسایل کافی در دست داریم -
فقط تنها کاری که توانسته ایم انجام دهیم
اینست که با حداقل وسوله مردم دهات
را بزندگی تموز و توأم با بهداشت آشنا
سازیم.»

هم اکنون تعداد زیادی مدرسه و
بیمارستان در دهات ایجاد شده است و
وسایل تحصیل کودکان به نشین از هر
جهت فراهم است. باینکه زندگی آنها
در فقر و سختی میگذرد و هنوز مانند اجداد
خود در صدها سال پیش زندگی میکنند،
فرانسویها می کوشند تا حداقل زندگی و
تمدن جدید را با آنها بیاموزند و وسایل را
در اختیارشان بگذارند.

کودکان مدارس ابتدائی معمولاً
پای برهنه و لباس ژنده در کلاسها حاضر
می شوند ولی با شوق و رغبت فراوان تعلیمات
آموزگار خود را فرا میگیرند.
اغلب آموزگاران دانشجویانی هستند
که بطور داوطلب به دهات میروند و با
رنج و ناراحتی ولی با شور و علاقه کودکان
را تعلیم میدهند.

طوارق، طایفه جنگجو و صحرا نورد

در نهد میلی جنوب مدیترانه ،
توده های ش سوزان و دشت های برهنه و
خشک صحرا به کوهستانهای عظیم و
رعب آور « هوکار » منتهی می شود. در
زمانهای ما قبل تاریخ رودخانه هایی از
این کوهستان جریان داشته و سراسر
صحرا را سیراب میکرد است. ولیکن
امروزه بیابانهای خشک و گرم و سوزان
دامن کشیده و فرسنگها زمین را اشغال
کرده است.

امادر همین صحراهای برهنه و
خشک یکی از بزرگترین و مغرورترین
قبایل آفریقا بحالت توحش زندگی می کنند -
اینها را طوارق میگویند و با وجودیکه
کلیه افتخارات جنگجویانه کاروانهای
تندرو، و واحدهای غارت زده آنها از بین
رفته است هنوز هم ده هزار نفر طوارق بلند
قامت و رشید شاهوار و مغرور و رموز با

حجابهای سورمه ای رنگ خود بیابانهای
دور افتاده و متروک را طسی می کنند و
مثل موجودات رویائی گاهی دیده میشوند
و گاهی از نظرها ناپدیدند.

افراد قبیل طوارق فقیرترین و با
نشاط ترین مردم دنیا هستند. من در
سفری که به جنوب الجزایر کردم موفق
شدم بجادهای آنها بروم و با آنها تماسی
نزدیک حاصل کنم. و راستی بر خوشی و
نشاط و روحیه عالی آنها فراوان حس
برده ام.

اگر رئیس از قبیل از برای برشان
بگذرد برایش چای دم می کنند و از او
پذیرائی میکنند و چنانچه این رئیس قبیل از
سرشناس و مورد احترام باشد حتی برایش
شتر میکشند و با او غذا میخورند ولی همین
مردم سخاوتمند که در جلوی محترمین
خود شتر قربانی میکنند با غرور و شجاعت
عجیب روزهای عمر خود را فقط پایکفتجا
شیر شتر و مشتی گندم برشته به شب
می آورند چرا؟ زیرا آزادی واقعی از آن
آنهاست - آن چه دوست دارند میکنند
و خود را آزاد و ارباب و آقا میدانند
نه غلام و برد و زمان.

در حال حاضر صحرا های غور قابل
استفاده الجزیره تقریباً وضع داده است.
همین امسال اولین سلاح اتمی آفریقا در
میان دشت های این کشور منفجر شد.

حتی صنعت هم بصحراراه یافته است.
زمین شناسان میلیونها تن سنک منزیوم
در کوهستان های « کوه تارا » واقع
در صدمیلی جنوب « کلمب بکار » کشف
کرده اند. و همچنین در جنوب
شرقی « تهنوف » رکه های فراوانی
سنک آهن یافته اند که محصول آن در
حدود دو میلیون تن متریک تخمین زده
شده است.

گاز مایع برای اروپا

در آینه نزدیک مقدار ۲۸ تریلیون
مکعب گاز طبیعی در منابع الجزایر پنهان
خواهد رفت. بعلاوه کارخانه های در
« آرزویو » تأسیس شده است که روزانه
در حدود صد میلیون مکعب گاز بوسیله
کشتی بمقدار و یاسا در می کنند.

در همین ماه یعنی سپتامبر مقدار
صد و پنجاه میلیون تن نفت که در نزدیکی
شهر « اجله » ذخیره شده است بسوی
خلیج « کاپز » در تونس جریان خواهد
یافت و قبلا هم پانصد میلیون تن نفت که
در « حصوم السعود » بدست آمده بود از
طریق لوله های پوست و چهار اینچی به
بندر « بوجی » فرستاده شده است.
دولت فرانسوی الجزایر نفت
« حصوم السعود » را تمهید اقتصادی صحرا

میداند . بیش از شصت حلقه چاه در این منطقه حفر شده است و نفت خامی که از آن استخراج می شود آنچنان شفاف و زلال است که کارگران آنرا مستقیماً از چاه به تانک های کامیونهای خود می ریزند - تا همین چهار سال پیش این منطقه « حصوم السعود » که بزبان عربی « چاه های برکت دانه شده » ترجمه میشود محل عبور کاروان بوده است و فقط کوره راهی آنرا به خارج صحرا متصل میکردند . در ماه ژوئن ۱۹۵۶ هیئتی از مکتشفین توانستند در صقی یازده هزار پانفت برسند .

امروزه « حصوم السعود » چشم - کاروانان را خیره میکند . در این محل دو هتل مجهز بدستگاه تهویه ساخته شده است و هفت هزار کارگر سرگرم تهیه خانه و وسایل آسایش مردم میباشد - سال گذشته عده زیادی بوسیله اتومبیل از جامه سنگ فرش شده آن عبور کردند و خود را به آنجا رساندند . کمپانی نفت فرانسوی الجزایر استخراج نفت از زمین تنوس و تاتر و باغ وحشی انواع پرندگان مختلف برای کارمندان و کارکنان خود در آن میبایان سوزان فراهم آورده است .

لژیون خارجی الجزایر

از « حصوم السعود » به دومین بندر خارجی نشون الجزایر بنام « اوران » رفته ام و از آنجا بفاصله یکساعت راه به شهر کوچکی که پیرامون آن را دیوارهای بلندی احاطه کرده بود رسیدیم . این شهر « سعیدی بالعباس » نام دارد و محل سکونت لژیون خارجی فرانسه است .

بطوریکه لژیونرها میگویند این شهر حیات خود را مدیون لژیون است - لژیونرها در سال ۱۸۴۷ « بالعباس » را بصورت پادگان خود در آوردند . و امروزه بهترین کاری که در این شهر انجام میگردد آموزش و تعلیم سربازان جدیدی است که به لژیون خارجی فرانسه ملحق میشوند .

در میان دیوارهای سنگی شهر « بالعباس » جوانان و مردان کامل تعلیمات بسیار دشواری را فرامیگیرند . این لژیون که در سال ۱۸۳۱ تأسیس یافته است ، در میدانهای جنگ ای مختلف از نروژ تا ماسادا کاسکار تلفات فراوانی داده است - هرچند لژیون که بنام سومین هنگ لژیون شهرت دارد یکی از زیباترین پرچم های ارتش فرانسه است .

بوست و چهار هزار نفر مرد پیش از مهل ملوت مختلف این لژیون را تشکیل میدهند و هزاران نفر هم تحت همین نام خدمت میکنند . افسری بمن گفت : لژیون هموزان العراره بوماریه های سیاسی

اقتصادی اروپاست : بعد از جنگ داخلی اسپانیا تعداد زیادی اسپانیایی بما ملحق شده و جنگ دوم جهانی عده زیادی آلمانی و ایتالیایی برای ما آورد و اخیراً از مجارستان هم جوانان بسیاری بما پیوسته اند .

شعار لژیون اینست « لژیون خانه ماست » البته آنهایی که بی خانمان اند باید اینرا بگویند و واقعا همینطور هم هست .

لژیون وسایل خوراکی لباس و وسول جیب افراد خود را تامین میکند و علاوه همه ساله هنگام عهد تولد مسیح به آنها هدیه میدهد و آن هانیز متقابلاً سوگند یاد میکنند که نسبت بفرانسه و لژیون وفادار بمانند .

در خارج باغ موزه لژیون به پستلک برنجی رنگ زده ای برخوردارم که بر دیوار خشتی نصب شده بود روی پستلک نوشته شده بود که در اینجا کستر جسد « ویلیال مال » یک لژیونر امریکائی دفن است . وی در سال ۱۹۳۷ در شیکاگو فوت کرده و آخرین وصیتش آن بوده است که جسدش را کنار بهترین دوستان لژیونر او دفن کنند .

معمولاً امریکائیها از سایر ملل کمتر به لژیون می پیوندند و تا بحال قطعه نفر امریکائی در میان سربازان و افسران آنجا دیده شده است .

از شروع جنگ الجزایر لژیون خارجی فعالیت زیادی بخرج داد و صدمات و لطامات فراوان دید یک دیپلمات انگلیسی میگفت در سال ۱۹۵۴ یعنی هنگام شروع شورش در الجزایر بوست نفر انگلیسی در لژیون بودند ولی حالا بیش از دو نفر از آنها باقی نمانده است .

لژیون یک پناهگاه رماتیك

علت اینکه جوانان خود را به چنین مخاطره ای می کشانند و به « بالعباس » میروند و در زیر پرچم بیگانه ای سوگند یاد میکنند چیست ؟

پاسخ سؤال مرا یک کاپوتن اهل چکسلواکی چنین داد : « برای اینکه ما پیوسته بدنیال چوژی میگردیم ، چیزی نامحسوس و غیر قابل لمس . این لژیون آن کم کرده نامحسوس ، ایما میدهد »

اما خود من احساس کردم که لژیونرهای خارجی آخرین موجودات احساساتی هستند که سراپا عاشق جنگند و تا حدی عاشق مرگ

لژیون در جنگهای الجزایر دل نمده ای بازی کرد و در حال حاضر در

گتنتین عهد دار حفظ جان اروپائیان است که در میان هزاران مسلمان دشمن قرار دارند . شهر « گتنتین » در نظر من یک شهر بسج شده جلوه کرد . سیمه های خاردار کلبه خیابانهائی را که بر کز شهر راه دارد بسته است . پلیسها که از قتل عامها و خونریزی مسلمان از سال ۱۹۵۴ بسیار وحشت دارند مناطق مسلمان نشین را بشدت محاصره کرده اند . برای رفتن از خانه ای بخانه همسایه باید یک دور تمام محله را دور زد .

تاریخ شهر گتنتین به قرن سوم قبل از میلاد مسیح میرسد . در آن زمان این شهر بنام (سورتسا) پایتخت « نومدیا » معروف بود و در سال ۴۹ قبل از میلاد بتصرف رومیها درآمد و یکی از ایالات روم شد و تا قرن پنجم که واندالها با آنجا راه یافتند یک دوران طلایی توأم با صلح و آرامش را طی کرد .

بعد رومیها برای حفاظت از ایالت افریقائی خود و برای جلوگیری از تجاوزات کوه نشینان سومین لژیون را به جنوب « سورتا » اعزام داشتند .

لژیونرها در سال ۱۰۰ بعد از میلاد در این قسمت از زمین که بار تفتاح ۳۵۰ پا از سطح دریاست شهر « نومگاوا » را بنیاد کردند . امروزه اسکلت این شهر بر افتخار در میان خار بنهائی که خیابانهای آنرا

سد کرده است دیده میشود . دوستون بلند از بقایای معبد ژوپیتر بر جای مانده است و بر آسمان باشکوه افریقا سر مهساید و شکست امپراطوری عظیم اروپا را بخاطر می آورد . با اینکه این شهر خاموش و غمزه دور از جنگ و جدال و خونریزی مانده است ولی سربازانی در آن جا گماشته اند که گاه و بیگاه سایه آنها در کنار خرابه های شهر دیده میشود که آرامو با قدمهای شمرده حرکت میکنند .

در خاموشی این شهر انسان بیاد صدای پای اسپان جنگجو و ارا به ها و کالسکه هائی میافتد که در زمان اقتدار رومیها شهری باشکوه و با عظمت بوده است و اینک در زیر بوته های خار و خاکهای فراوان بتدریج مدفون میشود

اندوه در الجزایر

آنچه را که یک نفر بویگانه از الجزایر با خود میبرد چیست ؟

مسلمانی از اهالی یکی از دهات ، در حالی که به کدای کور و چلاقی اشاره میکرد بمن گفت :

« قرنهاست که با ما چنین میکنند ولی عدالت در انتظار ماست - اروپائیا ما را نابود کردند تا خودشان زنده بمانند . آنها روز بروز ثروتمندتر شدند و ما فقیرتر شدیم - ولی اکنون زمانی رسیده است که عدالت کار خود را انجام دهد . » ● ●

آشوب الجزایر بداخل فرانسه هم کشیده شده است . در اینجا پلیس یکی از زنان شعار دهنده بر ضد سیاست دوگمل را بازداشت میکند

